

پرده‌هایی از میان پرده

دیداری از رومانی

- ۶ -

... شرح مسافرت رومانی را با لذت وافر واقعاً وافر خواندم و تعجب کردم که آن همه اطلاعات را از کجا بدست آورده‌اید. قسمتی از آنها معلوم می‌شود از حافظه است و الا کتابخانه که با خود همراه نداشته‌اید. واقعاً مرحباً گفتم . . . خداوند بشما سلامتی و آسودگی خیال و مجال بدهد که منبع فیض گرانبهائی شده‌اید و دارید کم کم به هموطنان خیلی چیزها یاد می‌دهید که در طول قرون کسی بآنها یاد نداده بود و نهایت ضرورت برای رسیدن بشمندن و معرفت واقعی دارد . . .

جمائزاده - ژنو

ستایشگر از بود بوزرجمهر سر دانشی مرد سایید به مهر

مجلهٔ یغما

يك مرکن: « نیمه شرق شناسی » هم در بخارست هست که چند جوان علاقه‌مند در آنجا برای تدریس زبان فارسی کار میکنند. آقای ویورل باجاکو V. Bageacu معلم فارسی که در تهران هم شش ماه بوده است از نداشتن کتاب قرائت فارسی می‌نالید. او می‌گفت: ماحدود بیست تن شاگرد داریم که می‌خواهند فارسی یاد بگیرند ولی کتابی در دسترس نداریم من توصیه می‌کنم که وزارت فرهنگ و هنر بعضی کتابهای سادهٔ ابتدائی فارسی را برای آنها بفرستد. دانشکده‌های ادبیات تهران و مشهد هم مجلهٔ خودشان را برایشان بفرستند آقای جهانشاهی هم مجلهٔ آموزش و پرورش و ضمام « پیک » را حتماً در نسخ متعدد برای این پروفیسور لاکتاب بفرستد که کمی دست و بالش باز شود. آدرس آنها اینست:

Société des sciences Philologique Section d'études Orientales

Bucarest

فقط مجلهٔ « راهنمای کتاب » در آنجا بچشم می‌خورد و من نمی‌دانم ایرج افشار این « سوراخ سمبه » ها را از کجا پیدا کرده است در هر گوشهٔ عالم بالاخره آنها را بی‌نصیب نمی‌گذارد، درست مثل خود ایران که اینطرف و آنطرف می‌جوید و فضائلی مثل محبوبی

اردکانی را از خرابه‌های یزد پدید می‌کنند که تاریخ قاجاریه مثل آینه در پیش چشمش روشن است. البته مجله یغما هم چند شماره اخیر به این دؤسه بفرستد بی‌جان خواهد بود، هر چند این دیگر يك پیشنهاد خرج است و گمان نکنم تصویب شود.*

* * *

وضع طبیعی رومانی - مثل همه کشورهای اروپائی - این امکان را برای آن کشور فراهم آورده است که يك کشور ثروتمند حاصلخیز از جهت کشاورزی باشد. محصول رومانی بیشتر به خارج صادر میشود و منبع درآمد آن کشور علاوه بر صنایع کشاورزی مثلا تراکتور-سازی و امثال آن، یکی هم محصولات کشاورزی مثل شیر و لبنیات و پنیر و کره و شراب و میوه است. هنرهای دستی (۱) رومانی نیز برای خودش جائی دارد، قالی و فرش و جاجیم و خورجین برای سیاحانی که به آن کشور می‌آیند يك سوغات گرانبها و برای رومانی يك «چشمه دلارخیز» است. منتهی مردم رومانی و بطور کلی کشورهای سوسیالیستی شرق اروپا، درین ایام يك «روزهای سخت مجاهده» را می‌گذرانند: دنیای سوسیالیسم با دنیای غرب در افتادگی شدید دارد، و در واقع در يك «بایکوت» اقتصادی و در عین حال يك جنگ بی‌امان درگیر هستند، از طرفی سوسیالیسم در مرحله آزمایش هم هست و بدین جهت برای «نجات سوسیالیسم» ازین مجاهده گزیری نیست. باید با اتوبوسهای شکسته داخلی ساخت و هواپیمائی قراضه داخلی را سخت نگاهداشت و فعلا تراکتور و هواپیما به جبهه‌هایی فرستاد که با او پریالیسم در نبرد هستند و در واقع چراغی را که در خانه رواست فعلا باید در مسجد روشن کرد!

علاوه بر اینها، بر اساس توصیه حزب جامعه و نسل امروز مکلف و موظف است در فکر آسایش نسل آتیه باشد، و به عقیده حزب کمونیست، مجاهده امروز خلق عالم برای نجات سوسیالیسم و به‌سازی دنیای آینده است، دنیایی که فرزندان ما در آن به صلح و صفا خواهند زیست، دنیایی که در آنجا «پول» به عنوان اصل بزرگ قدرت مادی تجلی نخواهد کرد، و تنها فضیلت کار است که صاحب آن را خوشبخت خواهد کرد. دنیای سوسیالیسم به آینده زنده است، اما:

مرا که خرمن گل در کنار می باید
از آن چه سود که دیوار گلستان پیداست
از شما چه پنهان، من یاد داستان سعدی افتادم که گفته بود: «مهمان پیری شدم در دیار

* هم مجله را فرستادیم، و هم چند جلد کتاب درشت خط آسان. (یغما)
۱- هنرهای دستی و کارهای دستی اصطلاح خوبی است و صاحب آنرا میتوان «دستکار» خواند. فردوسی گوید:

بدو گفت: ما دستکاران بدیم
نه از تخمه نامداران بدیم
در واقع این کلمه را بجای «اهل حرفه» و بطور کلی برای طبقه سوم که دستشان به دم
گاوی بند نیست می‌شود بکار برد.

بکر که مال فراوان داشت و فرزندی خوب روی. شبی حکایت کرد که مرا به عمر خویش بجز این فرزند نبوده است، درختی درین وادی زیارتگاه است که مردمان به حاجت خواستن آنجا روند. شبهای دراز در پای درخت برحق بنالیده ام تا مرا این فرزند بخشیده است... شنیدم که پسر با رفیقان آهسته همی گفت: چه بودی گره ن آن درخت بدانستمی کجاست تا دعا کردمی و پدر بمردی! خواجه شادی کنان که پسر عاقلیست و پسر طعنه زنان که پدرم فرتوت!

سالها بر تو بگذرد که گذار نکنی سوی تربت پدرت

توبه جای پدر چه کردی خیر که همان چشم داری از پسرت (۱)

این بساطی که امروز جوانان در افکنده اند و پیران را به هیچ میسرند، کم از حکایت سعدی نیست، و جالب آنکه نسل امروز در حال مجاهده و فداکاری است که نسل آینده پیروز و خوشبخت و کامروا باشد.

بچه های امروز و مردان آینده گمان نکنم کمتر از پسر «استاد غلامحسین» دوات ساز باشند که گل پرورده را برای بستن قبر پدر در نظر گرفته بود، نه ساختن کاسه چینی. (۲) اما با همه اینها، آن رودهای پر آب و سرزمین حاصلخیز، هیچوقت برای مردمش آیه یأس نمی خواند و کار آنها «روز به پیش است».

وضع طبیعی خاورمیانه، کار ما را عقب انداخته، و گرنه تنها مسأله استعمار و سیاست غرب و امثال آن نیست. کاری که دنیای غرب کرده همیشه روی زمین بوده و چشم گیر و کار ما اغلب زیر زمین است و بچشم کسی نم بخورد. احتیاج، یعنی سرمای بیحد اروپا و شبهای

۱- گلستان، باب ششم در ضعف و پیری.

۲- استاد غلامحسینی بود در محمودآباد سیرجان، او هنرمند عجیبی بود، کاسه وافور می ساخت به نازکی کاغذ، و در کمال استحکام و اغلب شهرستانهای جنوبی از کاسه های او استفاده میکردند. بر پشت این کاسه ها مهر «غلامحسین» زده شده بود.

هنر او در این بود که گل را خوب می پرورد و به روایتی گل های این کاسه ها چهل سال هر روز مالش یافته بود. درست مصداق قول سعدی:

ملك مشرق شنیده ام که کنند تا چهل سال کاسه چینی

صد به روزی کنند در مردشت لاجرم قیمتش همی بینی

در محمودآباد سیرجان مثلی است که دو چیز را پدر میسازد و پسر بهره میبرد: گل برای ساختن کاسه های چینی، و کشت درخت پسته. (درخت پسته بعد از سی چهل سال ثمر آن قابل اعتنایم شود، که طبیعتاً در آن روزگار پدر مرده و پسر بهره می برد، خاک و گل کوزه و سفال را پدر سی چهل سال مشقت و مال می دهد و طبیعتاً در میگذرد و پسر آن کاسه ها را میسازد) بهر حال می گویند استاد غلامحسین پس از آنکه مقداری خمیر گل را سی چهل سال مالش داده بود، از پسرش پرسیده بود: ازین گل ها چگونه استفاده خواهی کرد؟ پسر گفته بود: اول از همه با قسمتی از آن سنگ قبر تو را محکم خواهم کرد که هرگز امکان خارج شدن نداشته باشی، بعد خودم می فهمم با بقیه چکار کنم!

زمستان و تاریکی روزهای مه‌آلود ، فکر آنها را متوجه برق و بخار و گاز و امثال آن ساخت ، فکری که آزاد بود و هرگز برای يك قطره باران و يك لقمه نان عزا نمی گرفت. اما ایرانی و شرقی همه نبوغ و هوش خود را طی هزاران سال صرف این کرد که چگونه از خاک و از دل زمین يك قطره آب بیرون آورد اینکه می گویم کار ما زیر زمین است و کار آنها روی زمین ، هرگز اغراق نیست .

ما - به حساب يك نفر فرنگی - که چندان بی راه هم نیست - حدود ۳۵ هزار کیلومتر قنات زیر زمین حفر کرده ایم (۱) فکر کنید چقدر کار شده است ؟ همه اسمهای این قنات آنقدر قدیم و دیرینه است که از عهد فرس باستان و هخامنشی پیشتر می رود ، همه پنج شش هزار ساله است. ما قنات در کرمان داریم که هفت فرسنگ و نیم ممر آب دارد و «مادرچاه» آن ۱۴۵ متر عمق دارد . در گناباد يك قنات بی سرو بن هست که می گفتند در قدیم سوار با اسب از داخل آن میگذشته است ، می دانید یعنی چه ؟ این برای آن نبوده که آنقدر خاک بردارند که سوار بگذرد ، برای عبور يك جوی آن چنین خاک برداری لازم نیست ، مقصود اینست که این قنات در طی هزاران سال صدها بارته زنی و تنقیه شده و هر بار که « زه » پایین نشسته و يك قشر خاک و گل تازه ای از آن برداشته اند و لارویی کرده اند و طبعاً ممر و مسیر آن بتدریج آنقدر گشاد و موسع شده که وقتی سوار با اسبش توانسته اند در آن عبور کنند (لابد در موقع فرار از برابر قومی مثل مغول و تیمور و غزو از يك و امثال آن . . .)

پس ما هم قرنها و سالها کار خود را کرده ایم . امروز يك معنی (چاهخو یا کھکین به اصطلاح کوهستان ما) در یزد ، از روی رگه طبقات زمین و گاهی از نوع یکی دو گیاه که بر رشته کوه یا ته دره کوهستان رسته است و حتی از بوی خاک بدون هیچ وسیله ای تشخیص می دهد و در می یابد که رگه آب در زیر این زمین در چه عمقی است و میزان ذخیره آب چقدر است و «مادرچاه» را در کجا باید بزنند و چند « پشته » باید حفر کند تا آب به روی زمین سوار شود . شاید شما نمی دانستید که برای حفر قنات ، اول باید « چاه گمانه » را بزنند و بعد « مادرچاه » را بکنند و از رگه های جزئی آب با هزار زحمت (خالی کردن و بالا کشیدن آن با دلوها و چرخ ها تند و سریع) بگذرند تا به رشته آب اصلی برسند ، آنگاه ، کف مادرچاه را تراز کرده ، از مظهر قنات شروع به بریدن رشته قنات بکنند و چنان هموار و با شیب ملایم و در خط مستقیم - زیر زمین - پشته پشته - پیش بیایند تا «دایین» به مادرچاه برسد و آب را در کانال جاری کنند ، کاری که امروز ماشین های الکترونیکی و کمپیوتو سونداهای علمی هم با آن همه دقت به زحمت از عهده برمی آیند .

بنظر من حفر يك ترعه قنات در کویر خوربیا بانك از ساختن برج ایفل در کنار سن نه تنها کمتر نیست بل به مراتب مهمتر است .

طبیعت چنان به ما ظلم کرده که همه هدف و کوشش ما برای یافتن ماده اصلی حیات یعنی آب بوده است ، ازین جهت آن مقدار وقتی را که کهنه معنی های ما صرف پیدا کردن يك

« لوله آفتابه » (۱) آب سیرین یا شور در اعماق زمین صرف کرده‌اند ، دیگران در روی زمین صرف استفاده از آب رودخانه‌ها مثل سن و دانوب و رن و تیمس نموده‌اند و صنایع هیدروالکتريك را راه انداخته‌اند .

هزارها سال پیش ، ما در بیابانهای بلوچستان و سیستان « خارخانه » (۲) را اختراع کردیم . آنها قرن‌ها بعد وقتی سر و کارشان به بیابانهای افریقا و عربستان و خلیج برای نفت افتاد و گرمای ۵۰ یا شصت درجه آنحدود تن‌های سفید آنان را آزرده از همان سیستم برای ساختن کولر استفاده کردند .
طبیعت و احتیاج مادر همه صنایع است .

چند سال پیش وقتی دراستکھلم (سوئد) - با دکتر بحرالعلمی خودمان - در خیابانها می‌گشتم و مشغول تماشای شستن کف خیابانها با گرد « فاب » بودیم (۳) دکتر بحرالعلمی گفت : اینها این پولها را از کجا می‌آورند ؟ اینها که سر زمینشان شش ماه از سال یخ بسته است و مزارع گندم آنها برای خوراک پرندگان تکافو نمی‌کند، از چه ممر زندگی میکنند؟ من گفتم : از مستمرات خودشان !

دکتر با لبخندی تمسخرآمیز گفت : اولاکشورهای استعماری این روزها دیگر معنی و

۱- همین اصطلاح « لوله آفتابه آب » گویای وضع بسیاری از قناتهای ایران است ، در دهات یزد می‌گویند « يك قاشق آب » ، در کوهستان ما می‌گویند « يك جوی حمام آب » یا « يك ماشوله » آب ، در خبر می‌گویند : آبی که اگر کبکی بنوشد سیر نمی‌شود و جالب تر از همه آنها اصطلاح مردم محلات است که می‌گویند « يك شاش موش آب ا » . تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل !

۲- « خارخانه » یا « آدوربند » يك نوع کپر بیابانی است . بوته‌های خشک را روی کبار (کپر) می‌چینند ، و هر چند لحظه يك بار سطلی آب بر روی آن می‌باشند ، وزش باد سموم این آب را بخار می‌کند و بالنتیجه داخل « آدوربند » همیشه هشت نه درجه با هوای بیرون اختلاف حرارت دارد. تکنیک کولر همان تکنیک آدوربند است . يك شاعر در ترجیع بندی در باب خارخانه‌ای در سیستان گوید :

به عمر خود هر آنکسی ندیده خارخانه را نبرده کیف زندگی نه لذت زمانه را
زسوس ها و « سیس » ها توبشوی ترانه را خوشا و خرم آن دمی که تخم هندوانه را
تو دانه دانه بشکنی لمیده زیرخارها . . .

۳- این را هم عرض کنم که امثال من و دکتر بحرالعلمی ، به مرحله‌ای از سن و سال رسیده‌ایم که در این گونه سفرها طبعاً چشمان باید بیش از سایر اعضاء بدنمان کار کنند ؛ و به همین سبب حتی اگر دراستکھلم هم باشیم ، چشم ما

ز آن همه عیش و خوشیها و مزه می‌نبیند غیر قشر خربزه

مفهومی ندارند ، انگلستانش کانادا و هند را وا گذاشت و فرانسه اش سیام و الجزائر را ، علاوه بر آن توکه اهل تاریخ هستی و می دانی که سوئد هیچوقت مستعمره نداشته است ؟ کدام مستعمرات ؟ گفتم : هم اکنون دو تا مستعمره حی و حاضر در همینجا هست : من و تو ! که حاضر شده ایم پولی را که از حق التدریس ساعتی بیست سی تومانی مدارس عالی به چنگ می آوریم برداریم و به اینجا بیائیم و به خورد اینها بدهیم و شستن خیابانهایشان را تماشا کنیم !

بحرالعلوم حاضر نبود قبول کند . گفت اینکه خیلی قابل توجه نیست و اهمیت ندارد علاوه بر آن خود مردم سوئداغلب ماهها در کشورهای گرم - مثل کشور خودمان - میگذرانند و پول خرج می کنند ، این يك مبادله توریستی است و ربطی به استعمار ندارد .

گفتم نمونه دیگرش را از قول خودمان می گویم بعد از دیگران . آیا تو آرزو نداری يك اتومبیل « ولو = Volvo » داشته باشی ؟ برای خرید این اتومبیل تو باید اقلا چهل پنجاه هزار تومان پول بدهی ، (و آنروزها هنوز پیکان مسلط بر بازارها نشده بود) یعنی بیست هزار من گندم بدست خود و اگر لازم باشد به پشت خود بار کنی و بیائی در ساحل سوئد تحویل آنها بدهی و در عوض يك اتومبیل « ولو » یعنی دوست سیصد من آهن تحویل بگیری .

استعمار چیست ؟ استعمار دیگر قلعه و تفنگ و کماندو و برج و بارو و جنگ هندو و مسلمان نمی خواهد . روش استعماری قرن نوزدهم بسیار پرخرج بوده و کهنه شده است . مستعمره آنست که به پای خود به درخانه دولت استعماری بیاید . یعنی آدم گوشت بره را از دهن خود و زن و فرزند خود بازگیرد و به آنکه ندارد بدهد و در عوض چرخ گوشتی سوئدی بخرد ! (۱)

يك مثل دیگر از جای دیگر بزنم . درچله زمستان در پاریس - عروس دنیا - پرتقال و موز فراوان است و نسبة ارزان ، یعنی سه دانه پرتقال بزرگ را به يك فرانك (تقریباً ۱۵ ریال) میشود خرید . (۲) البته کسی که پرتقال اسرائیل یا مصر و موز لبنان را به ۵ ریال در پاریس می فروشد . مطمئناً آنرا به قیمت خیلی ارزان - یعنی نصف و شاید هم کمتر در سرزمین اصلی خریده است ، زیرا مخارج کمپانیها و حمل و نقل و بسته بندی و سودی که باید نصیب سرمایه گذاران بشود بسیار زیاد است .

پس پرتقال را در آنجاها هر کدام به قیمت دو ریال می توانند خرید . این پرتقالها چگونه به پاریس می رسند ؟ از منابع خودشان بگویم : همین روزها در روزنامه « فیکارو »

۱- این البته علت دارد ، زیرا ، وقتی را که ما صرف چهارده صیغه فعل « رأی یری » می کنیم و می خواهیم از آن فعل امر بسازیم ، در همان مدت آن جناب سوئدی ۱۴ چرخ گوشتی ساخته و آن خانم سوئیسی ۱۴ ساعت ظریف موتاژ کرده است و من به ۱۴ معصوم قسم می خورم که این حرف هیچ اغراق نیست !

۲- و این نرخ ها مربوط به پای تخت کشوری است که در آنجا يك لیتر و نیم آب ساده سرچشمه را به ۲۰ فرانك یعنی حدود ۱۷ ریال می فروشند ، و بطور کلی این در شهر عجایب پاریس است که در آنجا شیر گاو از شراب و آب هر دو گرانتر است .

که يك روزنامه نیمه رسمی مهم پاریس است خواندم که يك شرکت فرانسوی برای خرید میوه و تره بار و سبزیجات مصر شروع به کار کرد ، و قرار گذاشته است که سالیانه صد هزار تن تنها سبزی از مصر حمل کند . (۱) از این رقم هیچ تعجب نکنید زیرا بر طبق گزارش همین روزنامه ، هم اکنون - بعد از بستن سد اسوان - صد ها هزار هکتار زمین از دره نیل زیر کشت رفته است .

خوب خواهید گفت پول اینها را فرانسه از کجا خواهد داد ؟ باز به يك رقم دیگر از آمار يك شماره دیگر از همین روزنامه اشاره می کنیم . این روزنامه در ضمن عملکرد یابیلان اقتصادی سال ۱۹۷۰ فرانسه خاطر نشان می کند که درین سال ، کشور فرانسه ، تنها ۳۱۷ دستگاه - یا به تعبیر فرهنگستانی فروند - هلیکوپتر به فروش رسانده که از این مجموع ۲۳۱ دستگاه آن به خارج صادر شده است . معمولاً مشتری این مرغک های تازه از جوجه برآمده بیشتر کشورهای شرقی هستند . فیگارو مینویسد که بر اساس صدور این هلیکوپترها حدود ۴۰۰ میلیون فرانک عاید دولت فرانسه شد (۲) یعنی حدود ششصد میلیون تومان ، بنا بر این هر دستگاه آن قریب سه میلیون تومان به فروش رسیده است . من کاری به قیمت هواپیماهای جت و هواپیمای میک شکاری و فانتوم و امثال آن ندارم که قیمتش مثل خودش سر به آسمان می زند فرض کنیم آنها را دول بزرگ مجاناً و در راه خدا و صدقه شب جمعه می دهند ! فقط صحبت من سر همین هلیکوپترهاست .

اگر روزی در روزنامه خواندید که يك هلیکوپتر مصری - یا اسرائیلی - فرق نمیکنند من فعلاً به طرف آن کار ندارم - آری ، اگر خواندید که يك هلیکوپتر در اثر تجاوز از کانال سوئز توسط دشمن به داخل آبهای کانال سرنگون شد ، آنوقت میتوانید قطع داشته باشید که آنروز ، در سر میز ناهار ، حدود ۱۵ میلیون نفر فرانسوی توانسته اند هر کدام يك دانه پرتقال به عنوان « دسر » که در صورت حساب هتل بصورت (Fruit de la saison) ثبت شده است ، میل فرمایند و به یکدیگر بن آپتی Bon appetit بگویند ! من به دکتر بحرالعلومی گفتم حالا فهمیدی که چگونه دوتا مستعمره حی حاضر در اینجا حضور دارند ؟ سپس اضافه کردم که نه تنها من و تو مستعمره ایم ، بلکه عامل استعمار هم هستیم !

خندید و گفت : این حرف را دیگر باور نمی کنم که هیچ کار ما به کار عامل استعمار نمی ماند . گفتم برای اینکه به بیجه های مردم یاد بدهیم که چگونه چرخ گوشتی واتومبیل ولوو و هلیکوپتر بسازند ، کوشش داریم که این شمر خاقانی را بتوانند به خوبی از لای آن معنی در آورند که در وصف بطری شراب حرام فرمود :

از برای دفع « یاجوج هوا » از « آب خشک »

« خاکیان » سدی به روی « آتش تر » بسته اند !

چه میتوان کرد، يك مثل لری خودمان می گوید: «توتنه بختی سوتنه، مودنه ماچی لیودك، یعنی بخت و اقبال توتون اینست که بسوزد ولی بوسه لب تو نصیب چوب سیگار ویا فیلیان می شود». برطبق آمار دقیق به طور متوسط هر فرد آمریکائی در سال ۳۲۰۰ دلار درآمد دارد (میزان درآمد سرانه چین است)، (۱) ژاپن سیصد دلار و سومالی ۱۰۰ دلار و مصر ۱۴۰ دلار درآمد سرانه دارند و کشورهای دست دوم (یعنی پیشرفتگان اروپا) بطور متوسط هر کدام ۱۱۰۰ دلار درآمد سرانه برای مردمشان می رسد. اما باز بقول روزنامه فیکارو، تنها بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵ خواهد بود که سطح زندگی خانوادگی يك فرانسوی به سطح زندگی سال ۱۹۶۵ (شش سال پیش) يك آمریکائی خواهد رسید. (۲) فاعتبروا یا اولی الابصار!

این میزان پیشرفت اقتصادی دولتی است که خودش یکی از «چهار قدرت بزرگ»، محسوب میشود، و گر نه تکلیف سایرین را که دیگر چه عرض کنم، خدا به داد یتیمان کربلا برسد! دولتهای شرق که گدائیشان به عباس دوس می ماند و بزرگیشان به نواب، با گرو گذاشتن همه چیز پولهایی با ربح زائد بر اصل و آنهم با هزار شرط و شرایط به عنوان «قرض الحسنه» یا با اوضاعی که دارند، به عبارت بهتر «قرض الیس نده!» گرفته اند و مثل ریگ دریا با نهایی بی حاصل می باشند، معلوم است که هرگز «به گرد راه» این قوم نتوانند رسید. منتهی به حساب معروف «گدائی کن تا محتاج خلق نشوی» فعلا که خدا نانی در کاسه آنها ترید کرده است، آینده هم با خداست: هر آنکس که دندان دهد نان دهد!

۱- هر چند در همین مملکت هم بالای فقر هنوز ریشه کن نشده. کندی رئیس جمهور فقید در يك سخنرانی خود به سال ۱۹۶۳ گفته بود: هر شب، بیش از ده میلیون آمریکائی سربیشام به بستر می گذارند! (از کتاب ژوزه دوکاسترو، دانشمند گرسنگی شناس!)

۲- در حالی که در همین روزها، يك شماره الاهرام گرفتم. محمد حسنین هیکل سردبیر آن دنیا را ترسانده بود که «شرم الشیخ» حبشه ثانی است! اومی خواست دنیاراپترساند که اگر شرم الشیخ از دست مصر برود جنگ سوم شروع خواهد شد و این نکته در جواب لطیفه موسی دیان وزیر جنگ اسرائیل بود که گفته بود «من جنگ را بسا وجود داشتن شرم الشیخ ترجیح می دهم تا صلح را بدون داشتن شرم الشیخ»! اما همین روزنامه الاهرام تمام صفحاتش پر بود از این آگهی ها: رستوران نیل هیلتون، عطر کالین از کارخانه های ژان پاتوپارایس، فندك دوپون پارایس، سیگار کنت امریکائی، دولوکس صد میلیمتر و قلم خود نویس شیفرز! دو صفحه هم آگهی ترحیم داشت. خوب آیا با همین ریش می شود رفت به تجریش! با آدمی که ۱۴۰ دلار عایدی سالیانه اش هم صرف خرید این چیزها می شود آیا می توان کسی را که ۳۴۰۰ دلار درآمد دارد مجاب کرد؟ من منکر مبارزات جانانه مصر نیستم، ولی حساب از این حرفها خارج است.

مشهدی جعفری بود اهل کرمان ، مردی شوخ و خوشمزه و فقیر و خوش مشرب بود . اغلب متعینین سور او را رو برآه می کردند و هر وقت چیزی از جایی نمی رسید قالی یاسماور و منقل برنجی خود را گرو می داد و بساط سور و پلو شب را علم می کرد ، و روز بعد به این و آن می گفت مثلاً دیشب ، « منقل پلو » خوردیم یا پریشب « قالی کباب » داشتیم و مقصودش این بود که قالی و منقل را گرو گذاشته و پلو و کباب خورده است . در مقابل او يك حاج محمد تقی یزدی بود بسیار متمول و متعین صاحب میلیونها ملك و مال - چند کاروانسرا و مسجد و بنای خیر از او باقی است - این مرد بیماری قند داشت و ناچار بود از يك رژيم سخت پیروی کند و به دستور طبیب اغلب خوراك او نان برشته - در واقع سوخته - و آب اسفناج و یا اسفناج جوشانده بود (بر طبق رژيم معالجه اطبای قدیم) .

وقتی زن و فرزند مشهدی جعفر به او می گفتند : از گرو دادن قالی و فرش و سماور در گذر ، ما حاضریم امشب به نان کشك بسازیم ، مشهدی جعفر جواب میداد : نه جانم ، بیخود به خودت سختی مده ! خدا گفته که ما هر شب پلو بخوریم و حاجی محمد تقی یزدی هر صبح يك لیوان آب آهك بخورد و ظهر يك بشقاب آب اسفناج !

آنچه نصیب است نه کم می دهند گر نستانی به ستم می دهند !

نباید فراموش کرد که همیشه همسایه ها « بدترین دوستان » و « بهترین دشمنان » هم دیگر هستند و حسرت یکدیگر را می خورند ، و بهمین سبب معمولاً همسایگان سیاسی ، يك درمیان با هم خوب هستند ! فاتحان بزرگ مثل ناپلئون و نادر از این موقعیت استفاده می کردند و پیش می رفتند ، همسایه اولی ، دومی ، و دومی سومی را هل میداد و به زمین می افکند ، و همینطور ادامه می یافت تا وقتی که ناپلئون را در کنار اهرام می دیدیم و نادر را در میدان دهلی . این دشمنی همسایگی دوعلت دارد : یکی اینکه اغلب تصادم منافع دارند ، دیوار این یکی جلوگیر آفتاب آن دیگری است و نم مستراح این به دیوار اطاق آن یکی صدمه میزند و غیره و غیره ، دوم اینکه همسایگان بیشتر از دیگران حسرت یکدیگر را می خورند ، فلانی قاز دارد و ما مرغ ، فلانکس هر شب پلو می خورد و زن خوب دارد و کلفتش چنین و چنان است و و و . . .

ازین جهت اغلب این حسرت ها و حسادت ها به دشمنی ختم می شود ، در کار دولت ها هم همین امر هست ، از شرق بگیر و به غرب برو : کره از چین می نالد ، چین از روسیه که مغولستان ازمین است (۱) روسیه تاکنار دانوب ادعا دارد و رومانی ازین امر در اضطراب که ملداوی از کف رقت ، دعوا ، آلمان شرق و غرب ، و اختلاف آلمان و فرانسه بر مسائل آلزاس و لرن ، و گفتگوی فرانسه و اسپانیا بر سر پیرنه و طوایف « باسک » ، ادعای ما را

۱ - دو گل يك وقت به روسها گفته بود : بالاخره يك روز چینی ها شما را از سیبری

بیرون خواهند راند !

ثابت می‌کند که « همیشه همسایه‌ها بدترین دوستان و بهترین دشمنان همدیگرند. » ییحود نبود که در قدیم همسایه‌ها بعضی چیزها را که داشتند از همدیگر پنهان می‌کردند : يك روايت محلی دهاتی ما - که در اول افسانه‌ها برای بچه‌ها گفته می‌شود - با این آهنگ شروع میشود: « اوسونه، سی سونه (= افسانه سیستان است) پلو پوختم دونه دونه، همچی (آنسور) خوردم که همسایه ندونه ! »

اگر هم گاهی اتحاد و دوستی ظاهری فیما بین بسته شود ، از ترس يك همسایه گردن کلفت تری است ، و گرنه آن حسرت باطنی هرگز از ته دلها زایل نمی‌شود .

دولت‌های اسلحه فروش - و آنطور که در بالای دکانهای اسلحه فروشی پیشاور دیدم و سوداگران اسلحه ، - خوب از این اختلافات همسایگان اطلاع دارند و ضمناً ذخائر آنها را هم میدانند و به همین حساب همانطور که گفتم بجای اینکه استعمار را به شرق ببرند ، مستمره را بدرخانه خود می‌کشاند .
ناتمام



جلال بقائی نائینی

نامردم!

کیستند این گروه نامردم ؟	کرده آئین مردمی را کم
سهمگین بیقرار چون طوفان	کف بلب خشمناک چون قلم!
در نهان چون دم گراز خشن	در عیان نرم چون تن قاقم!
بیکدی دست حر به‌های فریب	بیکدی دست بمبهای اتم ! !
جانور های آدمی صورت	که زدم افینند و دم کژدم!

دمشان گر زنی زنند ازدم!

دمشان گر زنی زنند ازدم!